

یک ترجمه و چند ملاحظه

حسین مدرسی طباطبایی

اشاره

در شمارهٔ پیشین، مقاله‌ای گرانمایه از حجت‌الاسلام والمسلمین جناب دکتر حسین مدرسی تحت عنوان بررسی ستیزه‌های دیرین دربارهٔ تحریف قرآن با ترجمهٔ جناب آقای محمدکاظم رحمتی به چاپ رسید، مؤلف محترم، ضمن ارج نهادن به کوشش بی‌دریغ مترجم گرامی نقدهایی را متوجه این ترجمه نموده‌اند، با سپاس از آن استاد گرامی، توجه خوانندگان گرامی را به این مکتوب جلب می‌نمایم.

دوستان گرامی

شمارهٔ یازدهم مجلهٔ هفت آسمان که از جمله مشتمل بر برگردانِ فارسیِ مقاله‌ای از این بندهٔ ضعیف است، این چند روزه به دست رسید. در مورد این ترجمه چند موردی را باید توضیح نمایم:

نخست آن‌که در اصل نوشته، بخش‌های مختلف آن با فواصل از یکدیگر جدا و مجزا بوده، و برداشتن آن فواصل در برگردان فارسی و درآوردنِ سراسر مقاله به گونهٔ یک واحد متصل، تمییز عناصر استدلال را برای بسیاری از خوانندگان احتمالاً دشوار ساخته است.

دیگر آن‌که برخی نارسایی‌ها در ترجمهٔ متن، احیاناً منظور نویسنده را به گونه‌ای

نادرست جلوه داده است که چند نمونه آن را ناگزیر باید تذکر دهم: در صفحه ۴۴، سطر دوم و سوم، گفته شده که پیامبر اکرم بخش‌هایی از آیات قرآنی را «عمداً حذف کرده است». نویسنده مقاله هرگز چنین چیزی نگفته است. جمله موجود در اصل مقاله (صفحه ۷، سطر ۹): excluded by the prophet: به معنی آن است که پیامبر آگاهانه آن عبارات را در قرآن «داخل ننمود». می‌دانیم که برخی از آن عبارات مانند دو سوره ادعایی خلع و حقد یا عبارت مربوط به دو وادی طلا، بنابر نظریه بسیاری از دانشمندان اهل سنت در شمار احادیث قدسی بوده‌اند که گرچه به پیامبر، وحی شده لیکن از نظر طبیعت، با قرآن، مختلف بوده و به همین دلیل نیز در قرآن، جای داده نشده‌اند.

در همان صفحه در سطر ۸ و ۹ گفته شده است که «بعدها مفهوم نسخ در سنت سنیان بسط یافت و چندین گروه از نظرها را شامل شد. بیشتر موارد همراه با شواهدی در مصحف عثمانی، موجود است به جز یک نظر شاذ که در وجود آیه‌ای منسوخ در قرآن تردید کرده است». ترجمه درست عبارت مقاله (سطر ۱۵ صفحه ۷)، تا سطر ۲ از صفحه ۸ چنین است:

«بعدها در سنت سنی، مفهوم نسخ با دسته‌بندی آن به چند قسم فرضی گسترش یافت. برای بیشتر آن اقسام فرضی، مثال‌هایی ارائه می‌شد که [متن آیه منسوخ] در مصحف عثمانی موجود، وجود دارد. با این همه، این مسئله شدیداً مورد تردید است که به استثنای یک مورد احتمالی، هیچ آیه منسوخ در قرآن وجود داشته باشد». این نظر اخیر را از تفسیر البیان، اثر مرحوم آیت‌الله خوئی نقل کرده‌ام که ایشان نیز چنان که به خاطر دارم، آن را از محمد بن مسلم بن بحر اصفهانی، مفسر معتزلی نقل نموده و با نقل و نقد یکایک مواردی که آیات موجود در مصحف شریف، منسوخ انگاشته شده است به این نتیجه رسیده‌اند که جز در مورد آیه نجوی در سوره مجادله، هیچ آیه منسوخ در قرآن نیست.

در صفحه ۵۰، سطر ۶ و ۷ از متن مترجم، گفته شده که «در سنت اسلامی که مبتنی بر حافظه جمعی نسل‌های نخست مسلمانان و صرفاً برخی اخبار واحد است این مطلب پذیرفته شده است که مصحف رسمی قرآن را عثمان نشر داد». این سخن به این صورت نه تنها گفته نویسنده نیست، که بنیاد سخن او را در هم می‌ریزد. در صفحه ۱۳، سطر ۱۷-۸ و صفحه ۱۴، سطر ۱، از اصل مقاله آمده است که سنت اسلامی در این باب

«مبتنی بر حافظهٔ جمعی نسل‌های اولیهٔ مسلمانان است و نه صرفاً برخی اخبار آحاد». در این باره توضیحی کوتاه مفید تواند بود که نظر غالب در میان اسلام‌شناسان معاصر غربی که مخاطب اصلی مقاله بوده‌اند، عدم اعتبار منقولات منابع اسلامی در مورد قرن اول هجری است، مگر آن‌که شواهد خارجی آن را تأیید کند. استناد اصلی آنان نیز به شهادت جمعی از دانشمندان مسلمان در ادوار متأخرتر است که گفته‌اند نهضت تألیف و تدوین در میان مسلمانان پس از دورهٔ اموی آغاز شده است، و بنابراین، هیچ منبع مکتوبی که وقایع تاریخ اسلام را تا پایان دورهٔ اموی در زمان وقوع آنها ثبت کرده باشد، وجود ندارد و تمامی منقولات مربوط به آن عهد، در متون دورهٔ بعد، مستند به روایاتی شفاهی است که می‌تواند ساختهٔ خیال‌پردازیِ راویان معدود آن بوده باشد. تکیهٔ بنده بر مفهوم «حافظهٔ جمعی» و «شیاع» - که در ترجمهٔ حاضر، گاه به «شایعه» ترجمه شده - برای مقابله با آن فکر است. این مفاهیم در سنت تاریخ‌نگاری معاصر غربی به عنوان بنیادهای قابل بحث و تحقیق پذیرفته شده و در بسیاری موارد برای مقابله با تردیدهای اسلام‌شناسان غربی در مسلمات اولیهٔ تاریخ اسلامی سودمند است. مسئلهٔ عدم رضایت امیرمؤمنان (ع) از دخالت بزرگان قریش در مسئلهٔ جانشینی پیامبر که در صفحهٔ ۵۳، سطر ۱۰-۱۲ از ترجمهٔ حاضر ذکر شده است از چنین مواردی است. در مسئلهٔ سدّ ابواب (در بند ۵، صفحهٔ ۵۶، از متن مترجم)، نیز تأکید می‌کند که بر اهمیت نقش دختر پیامبر در این مورد می‌شود، از همین باب، و به مثابهٔ استدلالی است که اگر در واقع، چنان امری صورت پذیرفته باشد، استثنای در خانهٔ علی (ع) به اعتبار عقلانی نزدیک‌تر است، در حالی که استثنای در بیچهٔ خانهٔ ابوبکر، نوعی تبعیض آشکار میان مسلمانان در جامعه‌ای است که به تحلیل و تصدیق خود مورخان غربی اسلام، اساس جامعه و منشأ جاذبهٔ آن بر مساوات و نفی تبعیض‌ها استوار بود.

در صفحهٔ ۵۸، سطر دوم آورده‌اند که «شایعات قدیمی مبنی بر آن‌که برخی از صحابه بخش‌هایی از وحی را به یاد می‌آوردند که در مصحف عثمانی یافت نمی‌شد، احتمالاً از ذهن‌ها محو شده و توجهات به مصحف عثمانی معطوف گردیده بود». در اصل مقاله (صفحهٔ ۲۲، سطر ۸-۱۱) سخن آن است که منقولات قدیمی که ادعا می‌کرد برخی از صحابه بخش‌هایی از وحی را در قرآن [مدون در روزگار پیامبر] نیافته بودند، اکنون در ذهن‌ها خلط شده است و تصور می‌شد که مربوط به مصحف عثمانی است.

در صفحه ۵۹، سطر سوم، عبارت «این مسئله در مورد شیعه کاملاً درست است که تردیدهایی درباره شرایطی که مصحف عثمانی رواج یافت، داشته است» با سخن اصل مقاله (صفحه ۲۳، سطر ۹-۱۱) منطبق نیست. متن اصلی می‌گوید که تلاش اهل سنت برای آنان سرانجام مشکل آفرین شد؛ چه، مخالفان در مباحثات کلامی خود با آنان به همان مقولاتی که ایشان روایت کرده بودند استناد می‌کردند. «این مطلب (استناد به مقولات اهل سنت در این باب) در مورد شیعیان البته درست بود. آنان احتمالاً پیش از این نیز تردیدهایی در مورد شرایطی که حدود مصحف رسمی عثمانی را پیش آورد داشتند».

در صفحه ۶۲ سطر ۸، از متن مترجم آمده است: «باید اشاره کرد که تا نیمه نخست قرن سوم، نظرات و اخباری چون روایاتی که محدثان اهل سنت نقل و تأیید می‌کردند، هیچ جایی در جریان عمده تشیع نیافته بود» که طبعاً به نظر خواننده، ادعایی خالی از استدلال جلوه می‌کند. در متن اصلی (صفحه ۲۷، سطر ۲۸) این عبارت به صورت استنتاج از مطالب نقل شده پیش از آن است؛ به این شکل که سخن ذکر شده در کتاب ایضاح، منسوب به فضل بن شاذان «شاید بر این معنی دلالت کند که تا دهه‌های نخستین قرن سوم، نظرات و روایاتی از آن‌گونه که مورد نقل و تأیید محدثان اهل سنت بود هنوز به جریان عمده تشیع راه نیافته بود. چنین دلالتی را می‌توان از جملات حارث بن اسد محاسبی بر شیعیان زمان خود نیز استنباط کرد». پس از این، در صفحه ۶۴، سطر اول و دوم نوشته‌اند: «محاسبی اشاره‌ای به حمایت شیعیان از نظر حذف و تبدیل در متن قرآن ندارد. موضع جاحظ متکلم در این مسئله همانند روایت محاسبی صوفی است. وی شیعیان زمانش را متهم می‌کند که از این نظر طرفداری می‌کنند». این سخن بدین شکل متناقض است و منطبق بر متن اصلی نیز نیست. در آنجا (صفحه ۲۸، سطر ۱۴ به بعد) آمده است: «محاسبی نه در این مورد و نه در فصل مربوط از کتاب خود درباره قرآن (پاورقی: محاسبی، فهم القرآن: ۳۹۸-۴۱۱)، هیچ اشاره‌ای به این که شیعیان از نظریه نقص و تحریف در متن قرآن جانبداری کرده باشند ندارد. مقایسه مطالب محاسبی صوفی در این باب با مطالب جاحظ متکلم که شیعیان زمان خود را به حمایت از چنان نظریاتی متهم می‌کند، به روشنی نشان می‌دهد که تا آغاز قرن سوم، مسئله تحریف قرآن، موضوعی جدلی بوده است که متکلمان شیعه [در مقام جدال با خصم] بدان استناد

می‌کردند». منظور آن است که اگر چنین نظری در میان شیعیان وجود داشت، محاسبی صوفی که بنا به طبیعت حرفه و عطف و ارشاد خود با قشرها و طبقات معمولی شیعیان در تماس بود، از آن با خبر می‌شد و ذکر می‌کرد. این‌که او چنین چیزی نگفته است بلکه شیعیان را فقط به خاطر انتقاد از عمل عثمان در سوزانیدن نُسخ قرآن، ملامت می‌کند، در حالی که جاحظ متکلم چنان نظری را به شیعیان نسبت می‌دهد، بیانگر آن است که عقیده تحریف، بخشی از مرام تشیع نبوده و داوری جاحظ براساس آن است که او به تناسب گرایش و حرفه کلامی خود، نه با افراد عادی بلکه با متکلمان شیعه در تماس بوده و شاهد استناد آنان به سخن تحریف بوده است و این بدان معنی است که سخن تحریف تنها دستاویزی برای متکلمان شیعی در مناظرات کلامی با حریف بوده است و نه بخشی از عقیدت تشیع.

در متن اصلی (صفحه ۳۱، پاورقی شماره ۱۶۲) گفته نشده که «سرتاسر کتاب سیاری به منابع سنی اشاره دارد» چنان‌که در صفحه ۶۶، پاورقی ۱۲، از متن مترجم آمده است، بلکه گفته شده است که در کتاب سیاری، جابه‌جا، مدعا و مطالب سنی [در باب نقص مصحف عثمانی]، به عنوان سخن برخی دانشمندان شیعی، ولی نه به عنوان «روایت» که معمولاً باید به ائمه استناد داده شود، نقل می‌گردد.

انتخاب واژه «جریان الحادی غلو» در صفحه ۶۷، سطر اول و نهم از مترجم محترم است و در متن اصلی «گرایش انحرافی غلو» است. همچنین «شکل گرفتن» به جای «گسترش یافتن» در بند بعدی از همان صفحه، و مواردی دیگر. اصولاً در زبان اصلی مقاله که بنای آن بر ایجاز و ادای منظور با استفاده از ظرائف کلمات است، واژه‌های انتخابی بار بخش مهمی از مراد نویسنده را بر دوش می‌کنند و تسامح در یافتن معادل دقیق در برگردان، می‌تواند منظور را دیگرگون جلوه دهد. تصحیف نام سوره ناس به انشقاق در صفحه ۴۹، سطر ۱۱، باید ناشی از خطای چاپ یا سبق قلم مترجم باشد. مطلبی را که در صفحه ۷۴، پاورقی ۱ فرموده‌اند که در شرح الاصول الخمسة قاضی عبدالجبار نیافته‌اند، در اصل مقاله ندیدم و اگر در مکاتبه یا گفت‌وگویی شفاهی چنان نسبتی به قاضی داده‌ام، ناگزیر از خطای حافظه بوده است.

رنجی که مترجم فاضل در ترجمه اصل، متحمل شده‌اند، شایان قدردانی است. نقائص نخستین تجربه‌ها اصلی است همیشگی که نباید در علاقه و اراده ایشان خللی

ایجاد کند. ملاحظات و استدراکاتی که ایشان و دو تن از بزرگان بر مقاله افزوده‌اند، همه مفید و ممتنع است و جز آن، موارد دیگری نیز از نقص و ضعف استدلال در متن مقاله هست که کریمانه بر آن، مرور کرده‌اند. این نوشته مانند برخی دیگر از نوشته‌های این بنده ضعیف در زمینه‌هایی بوده که بحث‌هایی موازی، مکتوب یا ملفوظ، دشواری‌هایی پدید آورده و کارهای این بنده - بی آن‌که تصریح نماید، به منظور دفع یا تخفیف برخی از آن دشواری‌ها در چهارچوب اصول موضوعه مورد قبول در آن سنت فرهنگی بوده است. در چنین بحث‌هایی، معمولاً و جهت توجیه بر برهان، غالب است. حقیر شخصاً این نوشته‌های خود را در حدی که شایسته تحقیق صحیح علمی است، نمی‌دانم و داوری دانشمند ابوالحسن شعرانی را در مورد برخی مؤلفات قرون نخستین بر این آثار نیز منطبق می‌یابم که «واضعه جمع اموراً مشهوره و غیر مشهوره لغرض صحیح».

با تحیات.
حسین مدرسی طباطبایی